

آدم و حوای ایرانی
از: دکتر عباس احمدی

در این مقاله می خواهیم سه چیز را نشان بدهیم:

(1) نخست آن که داستان آفرینش آدم در فرهنگ ایرانی، بر اساس جادوی سرایتی و بخصوص آیین گاو کشی درست شده است.

(2) دوم آن که ازدواج آدم و حوای ایرانی از رسم زناهی با محارم، که در دوره ی مادرسالاری، در ایران رواج داشته است، پیروی می کند.

(3) سوم و در حاشیه ی این دو موضوع اساسی، فرضیه ی صلیب ایرانی یا چلیپای میترایی را نیز مطرح خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که در ایران، یک صلیب مخفی و یک چلیپای پنهانی در طرح اصلی آتشکده ها، مسجد ها، قالی ها، و کاشی کاری های ایرانی وجود دارد. این صلیب مقدس، نشانه ی خورشید و خورشید نیز، نشانه ی ایزد میتر است. ایزد میتر همان روح باروری و برکت است که در پایان عصر جادو و در آغاز عصر مذهب، از زمین و از درون درخت و رودخانه و گاو، به آسمان رفته است.

آدم و حوا در شاهنامه

در شاهنامه ی فردوسی، اصلاً خبری از داستان آدم و حوا نیست. به این صورت که بهشتی باشد و آدم و حوایی در آن جا زندگی کنند و سپس از میوه ای ممنوعه بخورند و به جرم این گناه از بهشت اخراج شوند و به زمین بیایند. اصلاً چنین چیزی نیست. در شاهنامه آمده است که پس از آفرینش گیاهان و جانوران، "مردم" پدیدار شده اند. همین طور بدون مقدمه و بدون اسطوره سازی و بدون آوردن افسانه ی آفرینش و بدون ذکر مثلث "آدم و حوا و خدا" بنا به روایت شاهنامه (جلد اول، صفحات 5 و 6) ابتدا، هفت آسمان پدید می آیند:

پدید آمد این گنبد تیز رو
شگفتی نماینده ی نو به نو
فلک ها، یک اندر دگر، ساخته شد
به جنبید، چون کار پیوسته شد

سپس کوه ها می بالند و آب ها بر می دمند:

ببالید کوه، آب ها بر دمید
سر رستی ها، به بالا کشید

سپس، گیاهان می رویند:

گیا رست، با چند گونه درخت
به بالا بر آمد، سران شان، ز بخت

سپس، جانوران و جنبندگان پدیدار می شوند که نه زبان گویا و نه خرد جویا دارند و از خار و خاشاک، به تن پروری مشغولند.

و زان پس، چو جنبنده، آمد پدید
همی رستنی، زیر خویش، آورید
نه گویا زبان و نه جویا خرد
ز خار و ز خاشاک، تن پرورد

سر انجام، بشر پدید می آید که با هوش و خرد خود، بر حیوانات وحشی و بر دام های اهلی فرمان می راند. دقت کنید، در این جا سخنی از آدم و حوا و مار و شیطان و بهشت در کار نیست:

چو زین بگذری، مردم آمد پدید
شد این بندها را، سراسر کلید
پذیرنده ی هوش و رای و خرد
مر او را، دد و دام، فرمان برد

کیومرث، نخستین آدم

هرچند در شاهنامه اثری از آدم و حوا نیست، اما در این منظومه از شخصیتی اسطوره ای به نام کیومرث نام برده شده است که نخستین پادشاه جهان است. کیومرث نه تنها شاه ایران بلکه شاه سراسر جهان است و از او به عنوان "جهاندار" یا شاه جهان نام برده می شود.

چنین گفت کابین تخت و کلاه
کیومرث آورد و او بود شاه
کیومرث شد بر "جهان" کدخدای
نخستین به کوه اندرون، ساخت جای
به گیتی درون، سال سی، شاه بود
به خوبی، چو خورشید، پرگاه بود
(شاهنامه، جلد اول، صفحه ی 15)

این کیومرث در متون زردشتی، نه به عنوان نخستین شاه، بلکه به عنوان نخستین آدم معرفی شده است. بنابراین، برای پیدا کردن ردیای داستان آفرینش آدم در فرهنگ ایران، باید به سراغ این گونه متون برویم.

در کتاب بندهشن (Bonde Heshn) آمده است که هرمزد، "کیومرث" را از سوی چپ و "گاو" را از سوی راست، در روی زمین آفرید.

[آشتم، کیومرث را آفرید، روشن چون خورشید. او (=هرمزد) کیومرث را با گاو از زمین آفرید. کیومرث بر سوی چپ و گاو بر سوی راست آفریده شدند. او از روشنی آسمان، نطفه ی مردمان را فراز آورد. او از روشنی آسمان، نطفه ی گاو را فراز آورد. زیرا این دو نطفه را که "آتش- تخمه" اند، نه "آب-تخمه" در تن گاو و کیومرث بداد تا افزایش یافتن مردمان و گوسفندان از آن باشد.] (بندهشن، 41)

در این جا، برخلاف اسطوره های سامی و برخلاف افسانه های اعراب، نخستین آدم، نه در بهشت و در آن دنیا، بلکه در روی زمین و در این دنیا آفریده می شود و داستان نه در آسمان بلکه در زمین اتفاق می افتد. در داستان کیومرث، از درخت سیب و برگ انجیر و دانه گندم و طوبی و مار و جوی شیر و شراب کوثر و حوری و غلمان و جن اثری نیست. از "من ملک بودم و فردوس برین جایم بود" که بعدها در

ادبیات ایران بر اثر نفوذ فرهنگ عرب رایج شده است نیز ردیابی نیست. از "پدرم روضه ی رضوان به دو گندم بفروخت" و "مرغ باغ ملکوتم و نیم از عالم خاک" و "آدم آورد در این دیر خراب آبادم" نیز نشانی نیست.

در داستان کیومرث، از آفریده شدن حوا از دنده ی چپ آدم نیز خبری نیست. به جایی آن که حوا از دنده ی چپ آدم آفریده شود، گاو از سوی راست (دنده ی راست هر مزد؟) آفریده می شود. این گاو، بعدها، به دست اهریمن کشته می شود و از تخمه ی او جانوران و گیاهان به وجود می آیند. کیومرث هم به همین سرنوشت دچار می شود و به دست اهریمن کشته می شود و از تخمه ی او دو بوته ی ریواس سبز می شود. در هر دوی این مورد، گاو ی مقدس و یا آدمی مقدس شهید می شود و تخمه و یا خون او به زمین ریخته می شود تا باعث باروری و رویش گیاهان و زایش جانوران شود. رمز این آیین مقدس چیست؟

گاو کشی

برای پیدا کردن رمز این آیین مقدس باید از عصر علم به عصر مذهب و از عصر مذهب به عصر جادو برویم. در عصر جادو در ایران، گاو سمبول و فرمانمود و مظهر باروری و برکت بوده است و بومیان ایرانی معتقد بودند که روح باروری و برکت در کالبد گاو زندگی می کند. در آن دوره، ایرانیان هر ساله، گاو ی مقدس را قربانی می کردند و خون او را به زمین می ریختند تا باعث باروری زمین و کشت و زرع گردد. آن ها معتقد بودند که خون گاو بر اثر همنشینی با آن روح مقدس دارای خاصیت باروری و برکت شده است. آیین گاوکشی نوعی جادوی سزایی بود که رد پای آن در آیین مهرپرستی بجا مانده است. در بسیاری از سنگ کنده های میترایی، حضرت میتررا را می بینیم که گاو ی را قربانی می کند و از دم گاو، سنبله های گندم رویده است. در اساطیر ایرانی، از کشته شدن گاو به دست میتررا سخن گفته شده است و از این که جاری شدن خون گاو بر روی زمین باعث سرسبزی خاک و رویدن گیاهان گوناگون شده است.

درخت پرستی

در متون ایرانی و هندی، میتررا علاوه بر گاو، یکی از ایزدان گیاهی به نام "هوم" (Haoma) را نیز می کشد. سهم میتررا از شهید کردن "هوم"، شیره ی اوست که به زمین می پاشد و جانوران و گیاهان گوناگون از این شیره پدید می آیند. در اینجا نیز، به روشنی، نشان داده می شود که روح باروری و برکت، علاوه بر گاو، در درون گیاهان نیز زندگی می کرده است و با شهید کردن گیاه مقدس، شیره ی او، از طریق جادوی سزایی، باعث باروری زمین و رویش گیاهان و زایش حیوانات می شده است.

از این دیدگاه، مراسم نوشیدن شیره ی سکر آور "هوم" در دین زردشت، نوعی جادوی سزایی برای انتقال خاصیت باروری و برکت از ایزد گیاهی به انسان است. رسمی که هنوز در مسیحیت در مراسم نوشیدن شراب مقدس (= خون مسیح، = خون خدا) به چشم می خورد. شراب در آیین های عرفانی ایرانی نیز همین نقش جادویی را دارد. حافظ در آن جا که می گوید "ما در پیاله، عکس رخ یار دیده ایم/ ای بیخبر از لذت شرب مدام ما" به ارتباط شراب و خدا (= روح باروری و برکت) اشاره کرده است. شراب را "خون رزان" و یا خون درخت انگور نیز می خوانند. می دانیم که درخت انگور نیز یکی از درختانی است که روح باروری و برکت در آن لانه می کند. بنابراین، خون انگور یعنی خون روح مقدس باروری و برکت. همان روحی که بعدها در عصر مذهب از زمین به آسمان رفت.

"پیر کنار" و درختان مقدس

تقدس درختان، و این که روح باروری و برکت در درون درختان لانه کرده است، هنوز در ایران به چشم می خورد. در بسیاری از روستا های ایران درختان مقدسی وجود دارد که مردم به آن ها دخیل می بندند و از آن ها کمک می خواهند. درخت سدر یا درخت کنار (با ضم کاف) در جنوب ایران، از بوشهر تا جاسک، همین نقش مقدس را دارد. مردم جنوب لقب مخصوصی برای درخت "کنار" دارند و آن را به نام "پیر کنار" می خوانند. "پیر" در اصطلاح محلی یعنی یک شخصیت مقدس. بنابراین، "پیر کنار" یعنی درخت مقدس کنار. "کنار" همان درختی است که از برگ آن سرشوی گیاهی سدر بدست می آید و می توان با برگ های خشکیده ی آن، مانند صابون، دست خود را شست. درخت "کنار" میوه ای مانند زال زالک دارد که افراد محلی آن را می خورند. در بوشهر در محله ی خواجه ها، یک "پیر کنار" به نام "خواجه ی خضر" و در محله ی رونی، "پیرکناری" به نام "کرت" وجود دارد (کتاب از بوشهر تا جاسک، ص 17) که هنوز هم به همان شیوه ی عصر جادو پرستیده می شوند و مردم، مخصوصاً زن ها، شب های جمعه به زیارت این درختان جادویی می روند و از آن ها کمک می طلبند. بیشتر مراسم مذهبی عصر مذهب، همان آیین های جادویی عصر جادو می باشند که لباس خود را عوض کرده اند و با نام تازه همان کارکرد جادویی خود را حفظ نموده اند. در این مراسم مذهبی، قشر ظاهری آن ها مدرن است، اما محتوای باطنی شان، سنتی است.

باز هم از مطلب خود دور افتادیم. بهتر است به مبحث اصلی خود و داستان آدم و حوای ایرانی بازگردیم و ببینیم چرا کیومرث مانند گاو، شهید شد؟ چرا از تخمه ی کیومرث، مانند تخمه ی گاو، گیاه روید؟ چه شباهتی بین شهادت گاو و شهادت کیومرث وجود دارد؟ آیا کشته شدن کیومرث و یا "شاه کشی"، ربطی به کشته شدن گاو و یا گاو کشی دارد؟ چه ارتباطی بین گاو کشی و شاه کشی وجود دارد؟

شاه کشی

برای پاسخ به این پرسش ها باید از عصر علم به عصر مذهب و از عصر مذهب به عصر جادو برویم. در عصر جاو، رییس قبیله یا شاه، مانند گاو و درخت، نقشی مقدس به عهده داشت. بومیان ایران معتقد بودند که روح باروری و برکت در کالبد رییس قبیله یا شاه نیز زندگی می کند. در کتاب "بندھشن" آمده است که هرمزد "روشنی آسمان" را در کالبد گاو و کیومرث گذاشت تا باعث باروری و زایش شود. در این جا می بینیم که شاه نیز مانند گاو، و یا گاو نیز مانند شاه، دارای "روشنایی آسمانی" و یا همان روح باروری و برکت و یا همان "فره ی ایزدی" می باشد.

این "روشنی آسمانی" همان آتش مقدسی است که از هزاران سال پیش تاکنون در آتشکده های ایرانی شعله می کشد و سمبول و فرامود و مظهر و نشانه ی نیروی باروری و برکت است. در تورات نیز خداوند به صورت خرمی از آتش در صحرا ظاهر می شود. در فرهنگ عرب نیز یکی از القاب خداوند "تور السماوات" و یا روشن آسمان است. در همه ی زیارتگاه و قدمگاه های ایرانی نیز همین آتش مقدس به صورت شمع و چلچراغ و آینه کاری حضور دارد.

صلیب ایرانی و چلیپای میترایی

نسخه ی فلکی این آتش مقدس و یا روح باروری و برکت، خورشید ست که در فرهنگ ایران، به صورت یک نقطه در مرکز چهار شعاع نورانی نشان داده می شود. یعنی به شکل یک صلیب و یا چلیپای چهار گوش. در سفالینه هایی که از شوش بدست آمده است، این صلیب ایرانی به صورت یک موتیف اصلی، بارها و بارها، تکرار شده است.

این همان صلیبی است که عیسی بن مریم به روی آن به دار کشیده شده است و از آن جا یعنی از روی صلیبی که نشانه ی خورشید ست به آسمان چهارم که منزلگاه خورشید است رفته است.

این همان صلیبی است که در ساختمان آتشکده های ایرانی نیز به صورت چهار رواق در چهار سوی آتشدان مرکزی دیده میشود. در ایران، مساجد یک ایوانی اعراب نیز به تقلید از این صلیب ایرانی به صورت چهار رواقی ساخته می شوند. نگاه کنید به طرح اصلی معماری مسجد شاه در اصفهان و یا به بسیاری دیگر از مسجد های شهر های مختلف ایران. همه ی آن ها، برخلاف مساجد یک ایوانی کشورهای عربی، بر مبنای صلیب مقدس میترایی و از روی الگوی فلکی خورشید ساخته شده اند و از این نظر فرق چندانی با آتشکده های زردشتی ندارند.

در نقشه ی قالی های ایرانی نیز این صلیب مقدس و این چلیپای خورشیدی، مانند یک علامت باضافه ی بزرگ، سطح قالی را به چهار قسمت قرینه تقسیم کرده است. ترنج وسط قالی در حکم نقطه ی وسط صلیب و در حکم قرص خورشید و یا آتشدان مرکز آتشکده های زردشتی است.

گرچه اعراب، آتشکده های ایرانیان را ویران کردند، اما روح و جوهره ی اصلی آتشکده ها به صورت صلیب مقدس ایرانی و چلیپای میترایی، مساجد آن ها را فتح کرده است. در کلیسا های سراسر جهان نیز این صلیب ایرانی است که در بالای تالار جای دارد و پسر مریم را بر روی خود به چهار میخ کشیده است.

در کاشی کاری های زیارتکده ها ی ایرانی، نقش مخصوصی به نام "مدالیون چهار پر" وجود دارد که به شکل صلیب است. دو نوع مدالیون وجود دارد: یکی "مدالیون چهار پر مربع" که هر چهار بازوی آن با هم برابر است. و دیگری "مدالیون چهار پر مستطیل" که طولش از عرضش بیشتر است. هر دو ی این مدالیون ها، نشانه ی چلیپای میترایی و سمبول خورشید چهار پر است. فرهنگ سازان گمنام ایرانی با این مدالیون های میترایی، نقش آیین مهر و مذهب ایرانی را بر دیوار مسجد های ایران زده اند.

باز هم از مطلب خود به دور افتادیم و بهتر است به داستان آفرینش کیومرث و آیین شاه کشی برگردیم.

از آن جا که شاه، نسخه ی زمینی این گاو مقدس به شمار می رفت، مراسم شاه کشی نیز همان کارکرد مراسم گاو کشی را داشت. شاه را می کشتند تا خون مقدس او به زمین بریزد و زمین را بارور کند. انعکاس این رسم جادویی در متون زردشتی به صورت شهادت کیومرث به دست اهریمن آمده است.

شهادت کیومرث

بنا به روایت بندهشن، اهرمن به انتقام خون پسرش با کیومرث می جنگد و او را شکست می دهد. اهرمن کیومرث را از سر می خورد و همین که به کمر او می رسد، دو قطره منی از کمر کیومرث به زمین می چکد و از این دو قطره منی، دو بوته ی گیاه ریواس سبز می شود.

ابتدا داستان شهادت حضرت کیومرث را به روایت ابوریحان بیرونی می آوریم و سپس تفسیر کوتاهی از آن بدست می دهیم.

[اهرمن را پسری بود به نام "خزوره" (با فتح خ) و این پسر به فکر کشتن کیومرث شد و کیومرث او را بگشت. ... نخست، اهریمن کیومرث را به زمین زد... و بر روی او افتاد. سپس از کیومرث پرسید: "از کجای تو آغاز کنم؟" کیومرث گفت: "از پای من آغاز کن، تا آن که، مدتی کم، به حسن و خوبی دنیا نظر نمایم." چه می دانست که اهرمن گفتار او را به طور واژگون به کار خواهد بست.

و این بود که اهرمن شروع کرد و کیومرث را، از سر، مشغول خوردن شد. تا آن که به جایگاه تخمدان و ظروف منی در پشت او رسید. هنگامی که به این جا رسید، دو قطره منی از پشت کیومرث به زمین

ریخت و ریباس از آن روید و مشی و مشانه، که بمنرله ی آدم و حوا هستند، از میان این دو بوته ی ریباس متولد شدند. [(کتاب آثار الباقیه، ترجمه ی فارسی، صفحه های 141-142)

کیومرث، مانند گاو در آیین گاو کشی، شهید می شود و قطره های منی او، مانند قطره های خون گاو که سمبول باروری و برکت است، به زهدان خاک می ریزد و باعث رویش گیاهان می شود.

این نخستین نمونه ی آیین شاه کشی در اساطیر ایرانی است. این آیین جادویی در داستان کشته شدن زردشت نیز تکرار شده است. در روایات زردشتی آمده است که پیش از شهادت زردشت، چند قطره از آب منی او در کف دریاچه ای ریخته می شود. در دوره ی آخر زمان، هرگاه دختر باکره ای در آن دریاچه آب تنی کند، آبستن خواهد شد و از این آبستنی، "سوشیانت" یا "نجات دهنده ی موعود" زاده می شود که با ظهور خود جهان از پر از عدل و داد خواهد کرد.

در داستان شهادت زردشت نیز، مانند داستان شهادت کیومرث و به تقلید از آیین گاو کشی، مرد مقدسی کشته می شود، اما، نطفه ی او، مانند نطفه ی کیومرث و یا مانند خون گاو و یا مانند شیره ی درخت "هوم"، بر زمین یا در آب می ریزد و به باعث باروری می گردد. زردشت نیز مانند کیومرث شهید می شود و با شهادت خود، زندگی دوباره می یابد. هنوز هم وقتی می گویند که "شهیدان زنده اند" و یا "شهیدان با خون خود درخت آزادی را آبیاری کرده اند"، اشاره به همین آیین جادویی، مخصوصاً آیین جادوی سرایتی دارند. در عرفان ایرانی نیز عارف باید بمیرد تا با پیوستن به آن روح ازلی و ابدی عمر جاودان یابد. درست مانند دانه ی گندم که تا بر زیر خاک نرود، دوباره سبز نخواهد شد.

تابوی زنا ی با محارم و افسانه ی آدم و حوا ی ایرانی

همان طور که گفتیم، بیس از شهادت حضرت کیومرث، دو قطره از نطفه ی او بر زمین میچکد و از این دو قطره آب منی، دو بوته ی ریواس می روید. از این دو بوته ی ریواس، یک مرد و یک زن، به نام مشی و مشیانه به وجود می آیند. مشی و مشیانه، پسر و دختر کیومرث به شمار می روند و با همدیگر خواهر و برادرند.

مشی و مشیانه با آدم و حوا ی فرهنگ اعراب قابل مقایسه هستند، اما بر خلاف آن ها نه در بهشت، بلکه در روی زمین زندگی می کنند. مشیانه نیز نه از دنده ی چپ آدم، بلکه از قطره ی منی کیومرث به وجود آمده است. مشی و مشیانه که خواهر و برادرند با یکدیگر نزدیکی می کنند و از این هماغوشی برادر با خواهر، مردمان روی زمین به وجود می آیند. می دانیم که ازدواج با خواهر و زنا ی با محارم در ایران در دوره ی مادرسالاری رایج بوده است و تنها پس از ظهور نظام پدرسالاری است که به صورت تابو در آمده است. شواهد زیادی در دست است که نشان می دهد حتی در دوره ی پدرسالاری نیز ازدواج با محارم، حداقل در دربار شاهان ایرانی، رواج داشته است. به این چند نمونه توجه کنید :

در کتاب "یادگار زیران" (بند 67) آمده است که گشتاسپ، پادشاه کیانی، با خواهرش، هوتس (با ضم ت) ازدواج می کند. گشتاسپ نخستین شاهی است که به دین زردشتی می گروید و از او در اوستا با احترام یاد شده است.

در کتاب "اردویراف نامه" (فصل 2، بند 1) "ویراف" با هفت خواهر خود ازدواج می کند.

در کتاب "شایست و ناشایس" (فصل 8، بند 1) آمده است که ازدواج با محارم، صواب دارد و باعث می شود تا بار گناهان آدم سبک شود.

در کتاب "گزیده های زاد سپرم" (فصل 26، بند 3) آمده است که ازدواج با محارم کار پسندیده ای است و برای ادامه ی نسل پاک، بهترین کار است.

در کتاب "مینوی خرد (فصل 36، بند 7) آمده است که کسی که مراسم ازدواج با محارم را بهم بزند، مرتکب گناه کبیره می شود.

کمبوجیه با دو تن از خواهرانش به نام های، "مروئه" (با کسر میم و کسر همزه) و آتوسا، ازدواج می کند.

اردشیر دوم هخامنشی با کوچکترین دختر خود، آتوسا، ازدواج می کند.

قباد اول ساسانی با دخترش "سمبیکه (با فتح سین) ازدواج می کند.

در منظومه ی ویس و رامین، سروده ی فخرالدین اسعد گرگانی، ویس با برادرش "ویرو" ازدواج می کند.

در فرهنگ ایران از این نمونه ها فراوان است. رمز سنت ازدواج با محارم در دربار شاهان ایرانی چیست و از چه موضوعی سرچشمه گرفته است. در پاسخ به این پرسش می توان ادعا کرد که سنت ازدواج با محارم در دربار پادشاهان ایرانی از آیین شاه کنشی سرچشمه گرفته است. در دوره ی مادرشاهی هرساله، جوانی غریبه پس از گذشتن از آزمون های دشوار، شاه پیر را می کشت و با زن و یادختر شاه شهید ازدواج می کرد و از این راه به تخت پادشاهی تکیه می زد. گاهی به جای جوان غریبه، پسر شاه، پدر خود را شهید می کرد و با مادر و یا خواهر خود ازدواج می کرد و از این راه به شاهی می رسید. در این گونه مواقع، دختر شاه شهید، خواهر شاه جدید و زن شاه مقتول مادر شهریار جوان بوده است. رفته رفته این رسم به صورت سنت در آمد و به صورت جزئی از آیین های شهریاری و پادشاهی، مورد قبول قرار گرفت.

بر خلاف محیط درباری، در بین توده ی مردم، با برافتادن نظام مادر سالاری و برآمدن نظام جبارانه ی پدر سالاری، زنان با محارم مانند بسیاری از آیین های دوره ی مادر سالاری به صورت تابو در آمد. در این جاست که در داستان مشی و مشیانه، عنصر "گناه کبیره" وارد می شود و داستان فریب مشی و مشیانه از اهریمن پیش می آید.

البته در نسخه ی بهداشتی شده ی اوستا، گناه مشی نه همبستری با خواهر خود مشیانه، بلکه قبول اهریمن به عنوان خداست. اما از آن جا که از نظر روانشناسی قومی، اهریمن سمبول ضمیر ناخود آگاه و غرایز جنسی است می توان گفت که پیروی از اهریمن به منزله ی پیروی از غرایز بدوی منجمله میل به هماغوشی با مشیانه است که خواهر مشی به شمار می رود.

در افسانه آفرینش در ایران، با دو نوع اهریمن طرفیم: یکی اهریمنی که کیومرث و گاو را می کشد و دیگری اهریمنی، که مشی و مشیانه را فریب می دهد. آن اهریمن اولی مربوط به دوره ی مادر سالاری است و جزئی از چرخه ی شهادت و رستاخیز روح باروری و برکت است. اما این اهریمن دومی مربوط به دوره ی پدر سالاری است و تجسد غرایز سرکوفته ی آدمی است. این اهریمن دومی در اثر یک مکانیسم روانی دفاعی به نام پدیده ی فرا افکنی و زیر فشار تابو های نظام پدر سالاری پدید آمده است. به نظر می رسد که ابلیس در فرهنگ اعراب از جنس این اهریمن دومی باشد.

نکته ای که فرضیه ی ما را قویت می کند مقایسه ی گناه مشی و مشیانه با گناه آدم و حوای هندی است. در اساطیر هندی، نخستین آدم "یما" (با فتح یای) است که با خواهرش "یمی" (با فتح یای) زندگی می کند

. "یما" به وسوسه و اغوای خواهرش مرتکب زناى با محارم می شود و با خواهر خود همبستر می گردد . از این همبستری آدمیان بوجود می آیند. گناه "یما" و "یمی" همبستری با خواهر و زناى با محارم است.

با مقایسه ی داستان مشی و مشیانه با داستان آدم و حوای سامی، به نظر می رسد که آن میوه ی ممنوعه ای که در روایت تازیان از آن نام برده شده است، همین تابوی زناى با محارم بوده است. میوه ای که در عصر مادر سالاری، آزاد بوده است اما با پیدایش نظام ظالمانه ی پدر سالاری، به صورت میوه ی ممنوعه و تابو و گناه ازلی و ابدی در آمده است. گناهی که به جرم آن، زانی و زانیه، یعنی آدم و حوا از بهشت اخراج می شوند.

نتیجه گیری

در این مقاله سه چیز را نشان دادیم: نخست آن که داستان آفرینش آدم در فرهنگ ایرانی، بر اساس جادوی سرایتی و بخصوص آیین گاو کشی درست شده است.

دوم آن که ازدواج آدم و حوای ایرانی از رسم زناى با محارم، که در دوره ی مادر سالاری، در ایران رواج داشته است، پیروی می کند.

سوم و در حاشیه ی این دو موضوع اساسی، فرضیه ی صلیب ایرانی یا چلیپای میترایی را نیز مطرح کردیم و نشان دادیم که در ایران، یک صلیب مخفی و یک چلیپای پنهانی در طرح اصلی آتشکده ها، مسجد ها، قالی ها، و کاشی کاری های ایرانی وجود دارد. این صلیب مقدس، نشانه ی خورشید و خورشید نیز، نشانه ی ایزد میتر است. ایزد میتر همان روح باروری و برکت است که در پایان عصر جادو و در آغاز عصر مذهب، از زمین و از درون درخت و رودخانه و گاو، به آسمان رفته است.

منابع:

(1) شاهنامه ی فردوسی. سروده ی حکیم ابوالقاسم فردوسی جلد اول. از روی چاپ معروف ژول مول. 1345. سازمان کتاب های جیبی. تهران

(2) سیما کوبان. مقاله ی موقوفه ی فاضل عراقی. منتشر شده در کتاب تهران. جلد سوم. 1372. انتشارات روشنگران. تهران. صفحه های 67 تا 70.

(3) هزاره های گمشده. جلد اول. نوشته ی دکتر پرویز رجبی. 1380. نشر طوس. تهران. صفحه های 455 تا 488.

(4) کتاب جنوب از بوشهر تا جاسک. نصرالله کسرییان و زیبا عرشی و لیلیا توکلی. 1376. مرکز پخش کتاب صبا. تهران.

(5) بندهشن، فرن بغ دادگی. 1369. انتشارات طوس. تهران .

Abbas.ahmadi@mailcity.com
http://AbbasAhmadi.tropod.com